

● رئالیسم و ادبیات داستانی

■ شهریار زرشناس.

از نظم علت و معلول تجربی، کاملاً با قهرمانان رمانسها و حکایت اخلاقی متفاوت است. او مظهر مفهوم «فرد» در عالم جدید است و «فردیت» اساساً مفهومی است که با فلسفه جدید غربی و با رنسانس زاده می‌شود. این نکته‌ای است که مورد توجه نویسندگان و اندیشمندان غربی نیز قرار گرفته است، اریک فروم با نگاهی موافق در باره پیدایش مفهوم «فردیت» پس از رنسانس می‌نویسد:

«در تاریخ جدید، سیر بیرون آمدن فرد از علقه‌های اولیه، که می‌توان آن را سیر تفرد individuation یا کسب تعین و تشخیص نامید، در قرون بین دوره رفرم، تا زمان حاضر به اوج می‌رسد... تاریخ اروپا و آمریکا، از پایان قرون وسطی، تاریخ ظهور کامل فرد است. سیری است که در زمان رنسانس، از ایتالیا شروع شد و امروز به دوره خود رسیده است... اجتماع قرون وسطی فرد را از آزادی محروم نمی‌ساخت، بدان سبب که هنوز «فردی» وجود نداشت... و نه تنها از دیگران، بلکه از خود نیز به عنوان یک فرد تصویری نداشت... در ایتالیا بود که برای نخستین بار فرد از جامعه فنودال بیرون آمد... نتیجه این ویرانی تدریجی ساختمان اجتماعی قرون وسطی، ظهور فرد به معنای جدید بود»^(۱)

مفهوم فرد و فردیت، آن گونه که در رنسانس و بر مبنای تفکر اومانیستی پدید آمد، پیش از آن وجود نداشت، حتی در یونان باستان (مهد تمدن غربی) مفهوم فرد، به این شکل و با این محتوا مطرح نشده بود. تفکر یونانی، اندیشه‌ای «جهان مدار» بود و نوعی نظام «شهروندی» اساس تمدن یونانی را تشکیل می‌داد، انسان یونانی در چهار چوب نظام شهروندی تعریف می‌شد و هویت می‌یافت. اما تمدن جدید، تمدنی «انسان مدار» است و بشر جدید که در مفهوم فرد، تجلی یافته، خود را محور و مدار عالم می‌داند،

رمان و داستان کوتاه و کلاً تمامی آنچه که امروزه «ادبیات داستانی» (در معنای جدید آن) نامیده می‌شود، پدیده‌ای است که محصول تمدن جدید و مبانی فلسفی و معرفت شناختی آن است. در واقع می‌توان گفت که رمان، صورت هنری تفکر فلسفی و معرفت شناختی جدید است. تفکر فلسفی و معرفت شناختی ای که با «من» فلسفی دکارت و تجربه‌گرایی بیکن آغاز می‌شود و در سوپوزکتویسم کانت و برگسون به تمامیت می‌رسد. این مفهوم «من»، بنیاد ساختاری رمان غربی پس از رنسانس است. البته بی‌تردید، پیش از رنسانس نیز، هم حکایت و قصه وجود داشته و هم در حماسه‌های اساطیری و حکایات اخلاقی و قصه‌های مذهبی، جلوه‌هایی از «شخصیت» و محوریت آن وجود داشته است اما اولاً، رمان و داستان کوتاه در صورت جدید آن (صورتی که با سروانتس و تا حدی رابله آغاز می‌شود) به گونه‌ای ماهوی با حکایات اخلاقی و قصص و داستان‌های اساطیری متفاوت است و ثانیاً مفهوم «من»، به عنوان بنیاد ساختاری رمان جدید با شخصیت‌های اساطیری و مذهبی‌ای که مرکز و محور حکایات و قصص قرون باستان و میانه را تشکیل می‌دهد، به طور ماهوی و جوهری فرق می‌کند. هرچند که می‌توان از برخی جهات صورت ابتدایی مفهوم «من» در ادبیات جدید را در تعریف ارسطو از شخصیت در تراژدی یافت.

رمان در قلمرو تمدن غربی، با سروانتس و اثر معروف او دون کیشوت قدم به عرصه حیات می‌گذارد. دون کیشوت نخستین قهرمان داستانی به معنای جدید است، او تجسم «فرد» در عالم جدید است، داستان، سراسر بیان وقایع و حوادث و تجربیات فردی و شخصی دون کیشوت است، دون کیشوت به لحاظ ویژگی‌هایی چون سیر در عوالم نفسانی، تعلق به شرایط زمانی و مکانی معین، فردیت و تبعیت

چیزی است که به آن حقوق طبیعی بشر می‌گویند (که اساس آن بر مبنای تعریف اومانیستی بشر سامان گرفته است).

دوتوکویل، فیلسوف و جامعه‌شناس معروف قرن نوزدهم که از پژوهشگران بنام دموکراسی و فلسفه سیاسی غرب است می‌گوید: «واژه فردگرایی که ما، در پاسخ به نیازهای خود ابداع کرده‌ایم برای اجدادمان ناشناخته بود، چرا که در روزگار آنها هرفردی ضرورتاً به گروهی تعلق داشت و هیچ‌کس نمی‌توانست خود را واحدی مجزا تلقی کند.»^(۲)

بنیاد ساختاری رمان را مفهوم من فردی تشکیل می‌دهد، در این باره ایوان وات می‌نویسد:

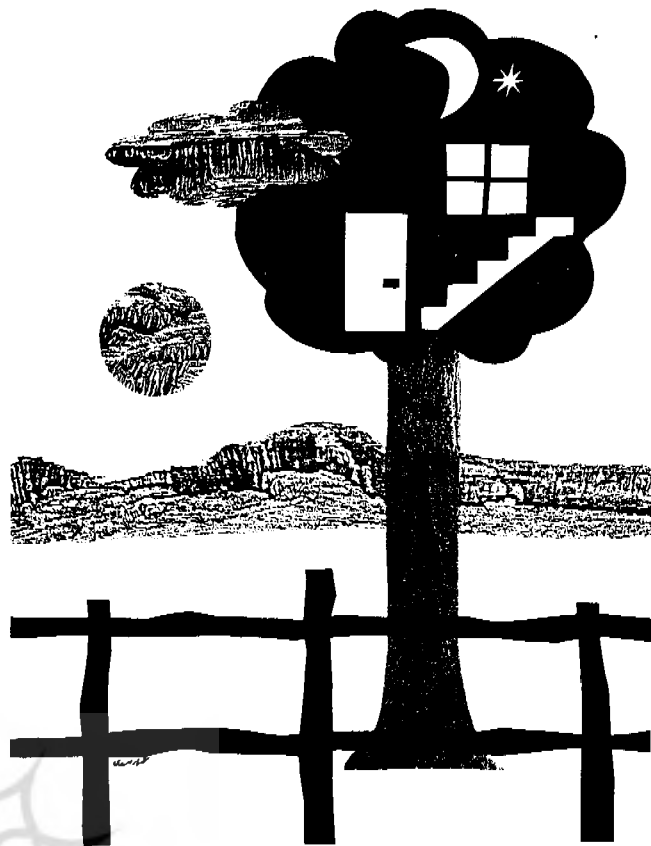
«ترك خانه و كاشانه و جست‌وجو برای تغییر سرنوشتی که شخص با آن به دنیا آمده است، جنبه مهمی از انگاره فرد گرایانه زندگی است و لذا مضمون اصلی رمان را تشکیل می‌دهد. پیدایش رمان، بازتاب تکامل جامعه‌ای است که در آن تحرك اجتماعی فرد، تجربه‌ای کلیدی به حساب می‌آید.»^(۳)

سیلان کوندرا، رمان‌نویس و تئورسین ادبی معاصر، مفهوم من را «معما و پرسش بنیادی رمان» می‌داند. او، رمان را نوعی کاوش جنبه‌های ناشناخته هستی می‌داند و معتقد است که با سیطره جوامع توتالیتر، رمان (که بنیاد آن را مفهوم «من» تشکیل می‌دهد) رو به انحطاط می‌گذارد و می‌میرد.^(۴)

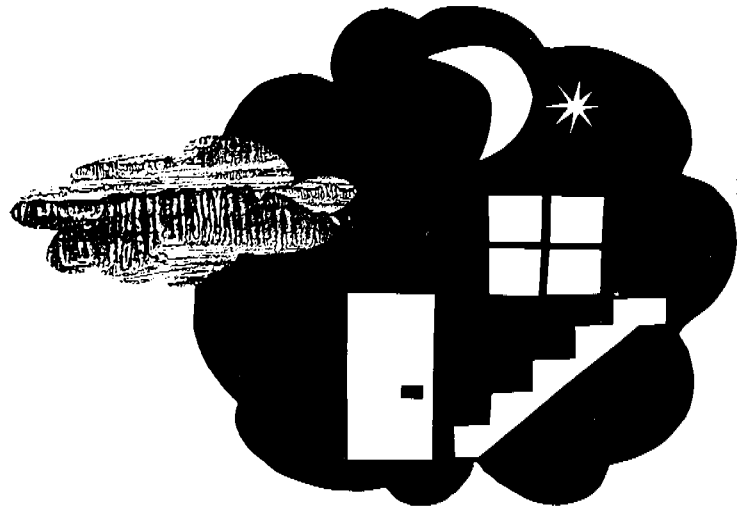
فردگرایی جوهر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و نظام اخلاقی عصر جدید را تشکیل می‌دهد و رمان و کلاً ادبیات داستانی جدید، شکل ادبی این فردگرایی فلسفی و معرفت‌شناختی است.

من در رمان جدید، چه تفاوتی با شخصیت‌های محوری در تراژدی‌های یونانی و حکایات و قصص اخلاقی دارد؟

من در رمان جدید، ماهیتی فردی و شخصی دارد، کارا کتری معلوم دارد که در چهارچوب زمان و مکان مشخص و معین و بر مبنای جریان حوادث و تجربیات تکوین می‌یابد و رمان، عرصه بالندگی و تکوین او است. من رمان جدید، به دلیل همین تعلق آن به زمان و مکان مشخص، تکوین شخصیت در جریان زمان و حادثه و بر مبنای تجربه، داشتن زبانی منطبق با حال و هوای روحی و شرایط اجتماعی و برجستگی عامل سیر در عوالم نفسانی در آن، به فردی مشخص و معین بدل می‌شود که بخوبی بیانگر تجربیات و تمنیات و خواستها و علایق و ناکامیها و نفسانیات پدید آورنده آن (رمان‌نویس) می‌باشد. به عبارت دیگر می‌توان گفت: در رمان و ادبیات داستانی عصر جدید، از سروانته‌ش و از قرن هیجدهم به بعد، قهرمانان (نسبت به حکایات و تراژدی‌های قرون میانه و باستان) پیوسته به سمت جزئی شدن، شخصی شدن، تجربه مند شدن و زمانی - مکانی شدن سیر کرده‌اند. هرچند که در هر یک از ادوار حیات رمان و ادبیات داستانی جدید و در مکاتب مختلف آن، «من» به صورتهای مختلفی ظاهر شده است (ما، اندکی بعد در این خصوص، سخن خواهیم گفت)، در واقع این من، در هر دوره از تاریخ عصر جدید، روح کلی آن دوره را محاکات می‌کند، چنان که دون کیشوت، تجسم من انسان غربی در صدر تاریخ جدید و روحیه ماجراجویانه و جستجوگر و مادی‌اندیش او است، و استفن ددالوس (قهرمان کتاب چهره هنرمند چیمز جویس) تجسم سوپرکتیویسم بیمارگونه و گریز از آن از واقعیت (واقعیت به معنای همان رئال) مطرح شده در فلسفه و ادبیات جدید



فلسفه جدید در جوهر معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی خود، فلسفه‌ای فردگرا بود. سیطره بینش اتمیستی و فردگرایانه، به خوبی در معرفت‌شناختی راسیونالیستی دکارت، روش‌شناسی تجربی بیکن و هستی‌شناسی مونادی لایب‌نیتز، تجلی دارد. در واقع می‌توان گفت «من» معرفت‌شناختی و فلسفی دکارت، جوهر مفهوم فرد و فردیت تمدن جدید است. دکارت، من، و اندیشه و قضاوت او را مبنای یقین متافیزیکی قرار می‌دهد. این من دکارتی، با نگاهی سلطه جویانه به عالم می‌نگرد و مظهر روحی ملتهب و نگرشی اتمیستیک است. در پیشینه فلسفی و تاریخی غرب، مفهوم فرد و من فردی و اندوید و آلیستی، در صورت کنونی آن اساساً وجود نداشته است. در فلسفه یونان باستان و در آراء افلاطون و ارسطو و همچنین در اندیشه فلسفی قرون وسطی، انسان همیشه به عنوان مظهری از نظام مراتب عالم و تابعی از نظام مدینه (که خود مظهری از نظام هستی بود) به حساب می‌آمد و هیچ‌گاه به عنوان موجودی قائم به ذات و منفرد محسوب نمی‌گردید. ارسطو می‌گفت، کسی که قائم به ذات و مستقل از نظام مدینه است، یا خدا است و یا بهیمه^(۵) و در میان بشر مسئله استقلال و جوهر قائم به ذات بودن انسان، امکان تحقق ندارد. نظام تمدن در یونان، بر مبنای مفهوم یونانی شهروند (به عنوان عضوی از مدینه که با مفهوم جدید شهروندی که بر مبنای فلسفه حقوق طبیعی بشر و لیبرالیسم قرار دارد و مؤید فردگرایی است، تفاوت دارد) قرار داشته است و اساساً خود مختاری فرد، به عنوان یک آرمان و ارزش محسوب نمی‌گردید. انسان در تمدن یونانی به عنوان عضوی از مدینه، صاحب حقوق می‌شد، اما در دموکراسی‌های فردگرایی جدید، انسان با لذات و فی‌نفسه صاحب



ارکان رمان و ادبیات داستانی جدید را تشکیل می‌دهد.

میلان کوندرا، به درستی، نسبت‌گرایی و تجربه‌گرایی را شالوده رمان پس از رنسانس می‌داند. این واقعیتی تردیدناپذیر است که فردگرایی تجربی، مبنای فلسفی رمان و ادبیات داستانی پس از رنسانس را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، من رمان، من فردی و تجربی و نسبی است و صورتی دنیوی دارد و در سیر حوادث داستان، تکوین می‌یابد. این من، مستحصل مبنای فلسفی و معرفت‌شناختی تمدن جدید است.

چی. بی. بریستلی، درباره نخستین رمان در تاریخ ادبیات غرب و تفاوت آن با حکایات منثور و تسلی می‌نویسد:

«دون کیشوت نخستین رمان ... (دنیای جدید) است که در پرتو آن هزاران رمان یا به عرصه وجود نهاد و هنوز هم از بسیاری جهات در مقام بهترین رمان جهان باقی است و در شهرت و معرفت در میان آثار داستانی ادبیات مغرب زمین مانند ندارد ... مواعظ تمثیلی را که ... (دارای) آثار داستانی منثورند، نمی‌توان از مقوله رمان دانست، زیرا رمان نه تنها باید افراد قابل قبولی را به عنوان اشخاص داستان داشته باشد بلکه باید این اشخاص داستانی را در جامعه‌ای مشخص به حرکت درآورد. اشخاص داستان و جامعه مشخص است که رمان را به وجود می‌آورد.»^(۶)

رمان نویسان غربی، پس از رنسانس (و بویژه بعد از قرن هیجدهم) بر مبنای مفهوم من، شخصیت‌هایی را آفریدند که بر اساس عمل منحصر به فرد خود از دیگران متمایز می‌شدند و کشاکش‌های عینی و ذهنی این قهرمانان، شالوده رمان را تشکیل می‌داد، هر چند که در ادبیات مدرن به دلیل غلبه سوبژکتیویسم، عنصر کشاکش‌ها و درون‌کاوی‌های ذهنی و روحی نقش اصلی را یافته است.

شان رمان و ادبیات داستانی پس از رنسانس، شان سیر در عوالم نفسانی و تلذذ و تفنن است و این شأنیت در قالب صورتهای مختلف من، در رمان و ادبیات داستانی بسط و تحقق یافته است.

رنالیسم و من رئالیستی

تاریخ ادبیات غرب را می‌توان به اعتباری، تاریخ کشمکش با رئالیسم دانست. دون کیشوت، اولین رمان غربی، مایه‌های نیرومند رئالیستی داشت. مکتب ادبی رمانتیسیم، نوعی طغیان به موازین و قواعد کلاسیک و در عین حال نوعی کزیز از مایه‌های رئالیستی ذاتی رمان غربی محسوب می‌شد. مکتب ادبی رئالیسم که با آثار اونوره دو بالزاک، استاندال و چارلز دیکنز، در فرانسه و انگلستان پدید آمد و به مکتبی غالب بدل گردید، در واقع صورت بسط یافته و به فعلیت رسیده جوهر رئالیستی رمان غربی بود و ناآوارالیزم صورت متنزل و افراطی مکتب رئالیسم است. صورت متنزل و افراطی‌ای که شدیداً تحت تاثیر پوزیتیویسم اگوست کنت و بیولوژیسم داروینی قرار دارد. جوهر اصلی مکتب‌های ادبی‌ای که سمبولیسم، دادانیسم و سور رئالیسم نامیده شده‌اند نیز چیزی نبود. مکر طغیان و پشت پا زدن به معنا و حریم و حدود رئالیسم در ادبیات.

به طور کلی در توصیف اجمالی صور مختلف «من» در مکتب‌های ادبی غربی می‌توان گفت که: من رمانتیک، صورتی بسیار فردی،

من نگران و طاغی انسان غربی در انتهای تاریخ این تمدن است اساساً (همچنان که گفتیم) «من» در رمان، ماهیتی فردی و شخصی دارد، عواطف، احساسات و عوالم نفسانی اوتوسطرمان- نویس با صراحت و روشنی تصویر می‌گردد، کاراکتر او، تماماً بیانگر خصوصیات و رفتار فردی واقعی از اعضای اجتماع است، او همانندی بسیاری با افراد و اشخاص واقعی دارد، حال آنکه قهرمان تراژدی‌های عصر باستان، شخصیتی فرامکانی و فرازمانی است و فاقد فردیت و جزئیت است و بیشتر موجودی نیمه ماورائی و دارای خصایص مطلق است تا فردی زمینی و متحول و جزئی و دارای خصایص متناقض و بشری. بی‌تردید برخی شباهتها بین شخصیت‌های محوری در تراژدی‌های باستانی و تعاریف ارسطو از شخصیت با من شخصی و فردی رمان پس از رنسانس وجود دارد، اما تفاوتها و اختلافات ماهوی و جوهری‌ای ما بین این دو وجود دارد که کلیت و اساس آنها را متفاوت می‌سازد.

رمان و ادبیات داستانی جدید، اساساً بر مبنای نوعی نظام علت و معلول تجربی (آن گونه که در فلسفه امپریستی جدید تعریف می‌شود) قرار دارد، حال آن که در ادبیات کلاسیک یونانی و تراژدی‌های باستانی، حضور نیروهای ماورائی و عامل سرنوشت و تقدیر، نقشی محوری دارد درحالی که در رمان و ادبیات داستانی پس از رنسانس، عمل فردی و شخصی من است که در جریان پیچیده حوادث و ماجراها، سیر کلی داستان را تعیین می‌کند، در تراژدیها و ادبیات کلاسیک باستانی، به ترسیم دقیق عواطف و امیال و ذهنیات و عوالم نفسانی شخصیتها و توصیف جزئیات محیط و زمینه عینی وقایع، چندان توجه نمی‌شد، حال آن که این امر یکی از



منفرد، عاطفی، ملتیب و احساساتی دارد. من رمانتیک، فرزند جهان نگری عصر روشنگری است. اما با طغیان به میراث عقل‌گرایی آن، به بسط آن می‌پردازد. نگاه رمانتیک، نگاه «من»های منفرد، بی‌نظیر و جدا از هم است. نگاه رمانتیک، نگاه «من»ی است درونگرا و عزت‌گزین که بر خود تمرکز یافته است. من رئالیستی، من فردی‌ای است آمیخته با اجتماع که حیات درونی و برونی پیچیده و فعالی دارد، هرچند که وجه برونی (و بویژه اجتماعی) حیات او، بر جنبه روانی و درونی اش می‌چربد. من رئالیستی، در پیوند تنگاتنگ خود با حیات اجتماعی، در داستان ظاهر می‌شود. من مدرن، «من»ی درونگرا، پریشان، سوبژکتیویست، تجزیه شده و دستخوش اضطراب و کشمکش است. من مدرن، فاقد کلیت و وحدت است، ادبیات مدرن با پشت کردن به میراث ادبیات رئالیستی، چارچوبهای اساسی داستان رئالیستی را در هم ریخت. دو ادبیات مدرن، واقعیت به مفهومی ذهنی بدل شده است، مفهومی که بنا به دلخواه راوی و نویسنده معنا و حقیقت آن دگرگون می‌شود. حال آن که در آثار ادبی رئالیستی بالزاک، استاندال، دیکنز، تولستوی، گوگول ... واقعیت، معنایی عینی و مشخص دارد، هر چند که مفهوم رئال (واقعیت) در چهار چوب فلسفه جدید غرب و بر مبنای ماتریالیستی و تجربی معنا می‌شود، و این البته، اختصاص به رمان غربی ندارد و همه صورتهای هنر جامعه‌شناسی، تعلیم و تربیت ... غربی را در برمی‌گیرد، اساساً فرهنگ اومانیستی با معنا و مفهوم دیگری از واقعیت (جز معنای حسی و تجربی و ماتریالیستی آن) آشنایی ندارد. متفکران غربی پس از رنسانس، به دلیل روی گرداندن از حقایق دینی و تکیه بر مبانی بوزنیویستی و ماتریالیستی، هرگز امکان فهم مراتب دیگر عالم و معنا و مراتب واقعیت را نیافتند. رئالیسم، به عنوان یک مکتب ادبی بر مبنای همان تعریف حسی و تجربی از واقعیت (که درباره آن سخن گفتیم) قرار دارد. یعنی در واقع، در مکتب ادبی رئالیسم، اجتماعیات و حیات اجتماعی (در چهارچوب درک و تفسیر و تعریف حسی و تجربی و اومانیستی آن) در ارتباط متقابل با من فردی به عنوان یک مکتب ادبی مطرح می‌شود. (به دلیل محدودیت ذاتی معنای واقعیت در فرهنگ اومانیستی، و انحصار آن به تعریف و حریم وافق حسی و تجربی، طبعاً واقعیت اجتماعی نیز معنایی حسی و تجربی و مادی می‌یابد.)

قرن پیدایش و غلبه رئالیسم (به عنوان یک مکتب ادبی)، قرن سیطره سوسیولوژیسم و پیدایش و بسط و حاکمیت بیولوژیسم بوده است. در این قرن برخی پیوندها و نزدیکیها نیز، ما بین بیولوژیسم و سوسیولوژیسم در قالب آرائی چون: داروینیسم اجتماعی و جامعه‌شناسی تکاملی هربرت اسپنسر و آراء اگوست کنت پدید می‌آید.

قرن نوزدهم، از جهات بسیاری آمادگی لازم برای ظهور و سیطره سوسیولوژیسم و اساساً عطف توجه به مسائل اجتماعی را یافته بود و این مسئله از یک سو از بحرانهای اجتماعی و تنشهای طبقاتی جوامع اروپایی پس از انقلاب صنعتی نشأت می‌گرفت، و از سوی دیگر به بسط آراء سیاسی و اجتماعی «فیلسوفان روشنگری» و انقلابات بزرگ اومانیستی قرن هیجدهم مربوط می‌شد.

ادبیات، آینه عصر است و آثار نویسندگان بزرگ رئالیست نیز از وجوه مختلف بیانگر حضور فعال و تنگاتنگ عنصر اجتماعیات در ارتباط با «من» فردی در داستان است. این حضور فعال و تنگاتنگ را بخوبی در قهرمانان آثار بالزاک (باباگوریو، اوژنی گراند، راستیناک ...) و در قهرمانان آثار دیکنز (دوریت، الیور تیویست، جری بلز، دیوید کاپرفیلد ...) شاهد هستیم.

بالزاک برای اجتماعیات در تکوین شخصیت انسان، نقشی مهم و کلیدی قائل بود، او در مقدمه کمدی انسانی می‌گوید: «آدمی محصول اجتماع و محیط طبیعی خویش است»^(۷) در ناتورالیسم همین وجه محیط طبیعی و حیات بیولوژیک است که اصالت می‌یابد و شأن «واقعیت» در ادبیات به سطح نوعی بیولوژیسم مبتذل و افراطی تنزل می‌کند. بواقع، می‌توان گفت اگر رئالیسم را محصول سیطره سوسیولوژیسم در فرهنگ قرن نوزدهم غرب بدانیم، ناتورالیسم را می‌توان محصول سیطره بیولوژیسم دانست. رئالیسم را به لحاظ فلسفی، می‌توان محصول بسط عقل‌گرایی عصر روشنگری و آراء

در تبیین هستی، سوبژکتیویسم و وهم‌گرایی غلبه یافت. این سوبژکتیویسم و وهم‌گرایی، شکل ادبی خود را به همراه آورد و آن سوررنالیسم و ادبیات مدرن بود. امروزه در ادبیات غربی، اگرچه رئالیسم هنوز و تا این لحظه به عنوان یک مکتب ادبی به حیات خود ادامه می‌دهد، اما به طور کلی شان خود را به عنوان وجه غالب ادبیات معاصر غربی از دست داده و روز به روز در ارکان ساختاری خود با تحول و فروپاشی جدیدی روبرو می‌شود. جهت‌گیری کلی تمدن غربی و سیطره تمام عیار سفسطه در آن دیار، افق را برای ادبیات رئالیستی بیش از پیش تیره و تار کرده است. آنچه که امروز و از این منظر درباره آینده حیات ادبی غرب می‌توان گفت، این است که سیطره ادبیات مدرن و رویکرد سوبژکتیویستی و وهم‌گرایی آن، هیچ امکانی را برای رستاخیز دوباره ادبیات رئالیستی باقی نمی‌گذارد^(۸) و این البته بیش از آنکه به حریم ادبیات مربوط باشد، به وضعیت تاریخی تمدن غربی مربوط می‌شود. این سخن به آن معنا نیست که تمدن غرب هیچ‌گاه از سیطره سوبژکتیویسم و وهم‌گرایی رها نخواهد شد، بلکه به این معنی است که رهایی غرب با ظهور شکلی دیگر از تفکر، که اساساً حقیقتی متفاوت با کلیت تفکر و تمدن و ادبیات غربی دارد، ممکن خواهد شد.



پاورقی‌ها

- ۱- فروم، اریک؛ کریز از آزادی / ترجمه عزت الله فولادوند / انتشارات مروارید / صفحات ۶۳، ۶۲، ۶۲، ۵۶، ۴۴.
- ۲- برای تفصیل مطلب، رجوع کنید به / بارنزوبکر / تاریخ اندیشه اجتماعی / ترجمه جواد یوسفیان و علی اصغر مجیدی / نشر کتابهای جیبی / فصل پنجم / نگرشهای یونانی و رومی درباره جامعه و دولت.
- ۳- آربلاستر، آنتونی / ظهور و سقوط لیبرالیسم / ترجمه عباس مخبر / نشر مرکز / صفحه ۳۰.
- ۴- پیشین / صفحات ۳۰ و ۲۹.
- ۵- کوندرا، میلان / هنر زمان / ترجمه پرویز همایون پور / نشر گفتار / صفحات ۷ و ۶ و ۵.
- ۶- پریستلی، جی. بی / سیری در ادبیات غرب / ترجمه ابراهیم یونسی / انتشارات امیرکبیر / صفحات ۹۴ و ۵۱.
- ۷- پرهام، سیروس / رئالیسم و ضدرئالیسم در ادبیات / انتشارات آگاه / صفحه ۶۸.
- ۸- برای تفصیل مطلب در خصوص غلبه وهم‌گرایی ادبیات مدرن و نسبت آن با رئالیسم ادبی و مقام و معنای واقعیت در قلمرو تفکر دینی و تفاوت آن با تفکر اومانیستی، رجوع کنید به: «مارسل بروست و قلمرو ادبیات مدرن»، از همین قلم ماهنامه سوره / خرداد ۱۳۷۰ / شماره ۲.
- «مقدمه‌ای بر معنای سمبولیسم در هنر اسلامی»، از همین قلم / ماهنامه سوره / تیرماه ۱۳۷۰ / شماره ۴.
- ۹- همچنان که در متن نیز اشاره شده است، واقعیت در ادبیات و هنر غربی، معنا و تعریف و حریم و حدودی ماتریالیستی و تجربی و حسی دارد و اساساً با معنا و مراتب واقعیت در هنر دینی، متفاوت است.



سخن‌گویان و نمایندگان آن (ولتر، دیدرو و...) دانست. عقل‌گرایی عصر روشنگری، بر مبنای عقلی حسابگر و جزوی قرار داشت که به لحاظ شانیت منافذی حتی از عقل دکارتی نیز، متزلزل‌تر بود. آراء فلاسفه عصر روشنگری، اساساً متوجه اجتماعات و سیاست بود و با ظهور انقلاب فرانسه و بسط جهان‌نگری روشنگری، کاملاً طبیعی بود که اجتماعات به محور و نقطه عطف توجهات تبدیل شود.

نویسندگان رئالیست، در آثار خود، به صورت کلی و مبنایی، ساختمان رمان غربی را پی‌ریزی نمودند و این ساختمان اگرچه امروزه و با ظهور و غلبه و هم‌گرایی ادبیات مدرن^(۸) در حال فروپاشی و انحطاط است، اما بی‌تردید می‌توان و باید آن را استوارترین و منسجم‌ترین شکل ساختمانی رمان در ادبیات غرب دانست. رئالیسم (به عنوان یک مکتب ادبی) شکل ادبی ظهور و تعمیم اندیشه‌های فلسفی جدید و میراث جهان‌نگری روشنگری بود، اما عقل‌گرایی عصر روشنگری، به سرعت در جامعه‌شناسی تحصلی اگوست کنت، منحل گردید و با شکست پوزیتیویسم کلاسیک